7-8

بحمد صانع حکیم و بمکارم فضل خلاق زمین و زمان

رساله منشآت نعمت خان

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین شد مشهور جهان

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد که پرده [illegible] از [illegible] استاد [illegible]
[illegible] کلام [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] سخن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از بالا [illegible] شکل اول [illegible]
[illegible] اوضاع [illegible] که [illegible] و صرف
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible]

تبیین نخست اشیاری جواهری که از کیسه امر نخست ذخیرهٔ دامان کاوش اندیشه گشت و
تبیین دوم پیشکشی نقد است که بسر کاری امر دوم از نظر تامل گذشت مخفی نماند که مطلب
این عبارت خوابی ست که کاتب خط مکتوب الیه را در خوابی اشکال و هیئتی که دیده بیان
می‌نماید و بعد ازین تعبیرش نیز بیان میکند و قدرے حال خواب که تعبیر آن بفهم
کاتب خط نیامده عجز از فهم آن بیان می‌نماید اقول این قول بدو وجه مخدوش ست وجه اول
آنکه آیا مراد از قوله مطلب این عبارت خوابی ست الخ آنست که مطلب تمام عبارت
متن خواب ست یا مطلب بعضے ازان بر تقدیر شق اول با باقی عبارت شرح تناقض
لازم می‌آید چه ازان مستفاد میشود که عبارت متن مشتمل بر خواب و تعبیر بعضے از احوال
آن و اعتراف بر عجز از تعبیر بعضے ست و نیز صحت قوله بعد ازین تعبیرش الخ صورت
نمی‌بندد چه هرگاه مطلب تمام عبارت متن خواب باشد لابد ازان عبارتی دیگر که ازان
ست که آن مشتمل بر تعبیر و عجز خواهد بود و بر تقدیر شق ثانی جزم به اشتمال بر خواب صورت
نمی‌بندد بسبب عدم استقامت دلائلی که بر اثبات مدعا و استحاله غیر آن آورده و بسبب آنکه
بعضے از فقرات احتمال حصول معنی دیگر غیر آنچه زعم شارح ست هم دارد بنوعی که از قدر
بداهت و عاری از پیرایه تکلف باشد و بعدم صحت معنی اکثر عبارت متن که از بدیهیات
طبع جناب شارح برآمده و بقالب الفاظ متن درآمده چنانکه در موقع خودش در یافته گردد
ان شاء الله تعالی وجه ثانی اینکه یای تحتانی مجهوله در خوابست و کاف تازی بعد ازان
در صدر جمله مابعد دلالت صریح دارد بر اینکه لفظ خواب مع یای تحتانی موصول یا موصوف
باشد و جمله مصدر بکاف صله یا صفت آن و بر اهل فهم پوشیده نیست که جمله مذکوره
بسبب نبودن عائد و نبودن علاقه وا با عبارت اول بهیچ وجه صله یا صفت نمی‌تواند شد

پس عبارت جملۂ مذکوره باندک تقدیم و تاخیر الفاظ و ازدیاد عائد لیاقت واقع شدن
صلہ با صفت هم میرساند و آن اینست که کاتب خود مکتوب الیه را بشکلی و هیئتی که بیان
نماید در خواب دیده **قال** مگر انچه که تعبیر شارح عبارت خط که نقیر است بیان میکند مطابق
واقع گردید **اقول** قوله انچه موصول است و قوله که شارح بیان میکند صلۂ آن و موصول با صله
مبتدا است و مطابق واقع گردید خبر آن پس لفظ تعبیر را در ترکیب نحوی چه نام توان نهاد
و آوردن آن بعد از کاف یعنی چه نحویان منصوبات را فضله گویند اگر باین لفظ و تمیز
این تسمیه را بحیر آن نمی پسندید پذیر است فهمان درست فکرت مخفی نیست که این عبارت
انچه که شارح بیان میکند یا آن تعبیر که شارح بیان میکند بحذف چه یا تعبیری که شارح بیان
میکند بحذف انچه و الحاق تحتانی مجهوله در آخر تعبیر کافی است و قوله که نقیر است زائد محض
است چه لفظ شارح از ان معنی است پوشیده نماند که مطابق واقع گردیدن تعبیر خواب
عبارت است از ان که انچه معبر گوید همچنان بوقوع آید و این وقوع بعد از بیان تعبیر میباشد
و چیزی که شارح بیان میفرماید بعد از وقوع واقعه است طرفه خواب گوست خدا سهلکا
دارد **قال** دلیل اول آنکه اجتماع بے بصری و بصر بجز خواب متصور نیست **اقول**
مخفی نیست که این معنی وقتی دلیل خواب تواند شد که معنی این الفاظ از حلیه طرز دیگر
عاری باشد و حال آنکه هر گاه نظر ارباب فهم گذری بران افگند بقطع نظر از نا مربوطی
الفاظ و سستی تراکیب که آن نتیجه کم استعدادی مخترع اوست نقب اندیشه اش برنج
همین سیاق تواند رسید و آن اینکه عبارت مذکوره از قوله لی البصری بالبصر تا قوله جا به
احتمال دارد که مشعر نا قدردانی و بے تمیزے ابناے روزگار باشد امی در ینجا معایه
بسبب بے تمیزے مردم روزگار بے بصرے با بصر با وصف تضاد بر یک تبه دور

با نزدیکی با وجود مبنویت هم پیرهن بودای یکی از دیگرے ممتاز نبود و از ناقدردانی
ابنای زبان سخن نجوشی و شنیدن بناشنیدن مبدل شده **قال** که هنگام خواب
مرد خوابیده بصر ندارد **اقول** بصر نداشتن عبارت از عدم بصرست که عمی
نقیض بینا ست و خوابیده اعمی نیست بل حس بصر او در هنگام مذکور عاطل میباشد
و قایل شدن بمجاز بی خبری ست از اقتضای مقام چه مقام مقتضی توضیح و تبیین ست
و استعمال مجازات در شعر و انشا بکار مے رود نه در همه جا مقامات و آن بسبب علم فهما
و نیم بدان باعث ابهام و خفای مقصودست پس چنین بایستی گفت که احتمال
بی بصری و بصر که باعتبار مجاز اول عبارت از تعطل حس بصر و دوم عبارت از ادراک
صور مخزونه در خیال بعالم رؤیا مانند صور خارجیه است جز در خواب متصور نیست
تا مراد ماتن نیز متعین می شد غالباً تعطل حس بصر را که در نوم هم سانزوال بصر در آن
حالت گمان برده و شکی در بطلان این معنی نیست فافهم **قال** از بصر تعلق دارد
اقول تعلق داشتن از چیزے بسیار از موافق روزمره هندیان ست بچیزی
یا با چیزے بنای موحده می آید **قال** دلیل دوم آنکه اجتماع نزدیکی و دوری
که اینها هر یکی به حیدرآباد و دیگرے به لکهنؤ ست بجز عالم خواب اجتماع هر دو بخیال
نمی آید **اقول** بر هر دو بانیکه اندک مایه وقوف دارند پیدا است که از دو لفظ اجتماع
که یکی در اول لفظ نزدیکی و دوم در اول فعل بخیال نمی آید ست اجتماع دوم و لفظ
هر دو بیکار ست چه اجتماع نزدیکی و دورے الخ بخیال نمی آید کافی ست **قال**
دلیل پنجم آنکه الفاظ بصر و بی بصری و بستر و استراحت در فقره اول و لفظ خفتن در فقره
ثانی و لفظ مردم و بینی در فقره ثالث مؤید همین مضمون خواب ست **اقول** بصر

و بے بصری آیا مجموعاً مؤید مضمون خواب ست یا بانفراد هر واحد بر تقدیر نخستین
نظر بہ دلیل اول ذکر آن لغو و مستلزم تکرار لاطائل ست و بر تقدیر دوم بصر را با رؤیا
مناسبت اعتباری ست و با بیداری مناسبت حقیقی و همچنین بی بصری نسبت
بخوابیده یا بیننده خواب مجاز ست و نسبت با عمی حقیقت پس تائید آن هر دو
با آخرین اقوی ست از تائید آن نسبت با ولین و بستره استراحت و غیرها بطریق
صنعت مراعات النظیر واقع ست که آنرا تناسب و توافق و ایتلاف و تلفیق نیز
گویند و مخفی نیست که در مقام قصد خواب جمع امثال این معنی البته خالی از مناسبت
خواب نخواهد بود و ضرور نیست که در محل جمع معانی مذکوره خواب هم مقصود باشد
قال دلیل ششم آنکه در فقره پنجم کلام چشم مشاهده و منیش دال بر خواب ست
اقول حاصل این فقره مطابق آنچه شارح سلمه الله تعالی میفرماید اینست که چشم
مکتوب الیه در چشم مشاهده کاتب چنین بود که نه شمله و دستار بر سرش و نه قبا و جامه
درباری در برش و پوشیده نماند که حاصل این مشاهده از دو شق بیرون نیست
یا در عین حضور دربار شاهی ست یا در جای دیگر شق اول خود نیست چه ماخذ هر دو تعبیر یکی
بزعم خودش از کاتب و دوم نتیجه فکر رسائی اوست بنودن جامه درباری ست
و پس چه تعبیر نخست بتصریح شارح عبارت از بیکاری ست و در اوقات بیکاری
حضوری دربار معمول نیست علی الخصوص تعبیر ثانی که آن عالم اول بیکاری ست و
در اول بیکاری مکتوب الیه عدم حضوری دربار متحقق ست چه عالم اول بیکاری
اگر عبارت ست از اوقات سکونت مکتوب الیه در شاهجهان آباد پس عدم حضوری
مذکور بدیهی ست و اگر عبارت ست از قیام چند روزه موصی الیه در لکھنؤ پیش از

حصول چاکرے کہ زمانہ تحریر خط جزوی از آنست پس این حالت هم باعتبار
اظهار معتبر نی وهم باعتبار شهرت شائبه از آن ندارد پس اگر مشاهده در عین دربار
مراد بودے ذهن شارح بسوی این تعبیر نمی رفت وبا اینهمه هیچ وجه بحضور
دربار تعرض هم نکرده پس شق ثانی مسلم شد وضرور نیست که بودن اسباب
مذکوره در بر کسی جز در عالم رویا متحقق نباشد **قال** دلیل هفتم آنکه کلمه نظارگی و
نظر در فقره ششم خالی از رعایت خواب نیست **اقول** خالی نبودن نظارگی
ونظر از رعایت خواب آیا باین وجه است که نظاره ونظر را بچشم نسبت ست چنانکه
خواب را خواه بمعنی نوم باشد وخواه بمعنی رویا یا باین وجه که در خواب نظاره اشیا
صورت می بندد بر تقدیر اول بیدارے نیز بچشم نسبت دارد پس باید که مثل نظاره
ونظر بیدارے نیز خالی از رعایت خواب نبود والحال انه لیس کذلک وبر تقدیر
دوم نظاره در خواب امری ست اعتبارے نه نفس الامری بخلاف آن در بیدارے
پس انتقال از آن به بیداری اول واقدم باشد از انتقال بخواب وبر تقدیر تسلیم
فعلے از افعال مثل رفتن در بازار ونشستن در دیوانخانه ودست بردن بطعام
وزدن بر صف اعدا وکشیدن باده در بزم وگرفتن کشتی با پهلوانان وامثال
ذلک باید که خالی از رعایت خواب نبود چه وقوع اینهمه در رویا ممکن بل اکثر واغلب
ست فتامل **قال** دلیل هشتم آنکه در فقره هفتم در عینت چشم پوشیدگی دلالت
صریح بر نیمعنی دارد که خواب ست **اقول** معنی چشم پوشیدگی اغماض عین نیز هست
که مناسب است بمعنی هر چهار فقره اولی بحسب احتمال ثانی پس دلالت صریحه فقط
بر خواب نماند **قال** دلیل نهم آنکه کلمه هویدا باشد تعبیر خواب ست ازین رو که از

معنیش ظاهر شود که توضیح مدعا است کلام اول ست اقول این عبارت بدو وجه
مخدوش ست یکی آنکه هویدا باشد کلمه نیست اگر بجای کلمه لفظ می گفت انسب بودی بجهت
لفظ که مفرد و مرکب تام و غیر تام را شامل ست مناسب تر بود دوم آنکه تعبیر خواب بودن
هویدا شدن موقوف ست بر اینکه مدعای کلام اول خواب بود و خواب بودن مدعای
کلام اول موقوف بر تعبیر بودن هویدا شدن ست پس دور لازم آمد و هذا باطل قال
دلیل نهم آنکه نظارهٔ شکل ثانی دلالت صریح بر خواب دارد اقول شکل ثانی باعتبار مفهوم
لفظ یعنی شکلی که دوم باشد چه چیز ست که نظارهٔ آن مختص بخواب باشد و باعتبار
مصداق که بحسب تصریح شارح زنی ست از مطلعان مکتوب الیه نظارهٔ آن نیز مختص
بخواب ندارد پس چگونه دلالت صریحه بر خواب داشته باشد قال دلیل یازدهم آنکه
بعض معامله رویا که خلاف قیاس مشاهده گردیده تعبیرش بخیال کاتب خط نیامده
آنرا محال دانسته میگوید که بقیاس محال ست آنهم دال بر خواب ست چه اکثر معامله
خواب مخالف قیاس نیز بنظر می آید اقول آن بعض بموجب تصریح شارح ظهور کدورت
مکتوب الیها با وجود یگانگی نسبت بکاتب ست ظاهرا کدورت دوستی از جانب دوستی
دیگر در عالم ظاهر از قبیله محال دانسته باشند و اینکه گفته اند که اکثر معامله خواب مخالف
قیاس است میگوییم که اگر مخالفات قیاس قاطبه در رویا مشاهده می شوند در عالم
ظاهر البته دلالت این امر حتماً بر خواب بود و چون احیاناً درین عالم نیز اتفاق افتاده
و مخالف قیاس نیز بدین نوع که بحسب تصریح او بقلم آمد چگونه جزم بر خواب توان کرد
قال حال بیان دلائل تمام گردید اقول حال بیان چه خواهد بود مطلب غرض از آن نیست
که بیان دلائل تمام شد تبیین دوم قال معنی عبارت شروع گردید اقول

شروع شدن معنی عبارت چه معنی دارد باید گفت که بیان معنی عبارت شروع شد
اگر گوئی مطلب همین ست گوئیم حذف لفظ بیان در خصوص این عبارت
موافق روزمره اهل هند ست موافق روزمره فارسیان نیست قال العلامه در پایه
که سلسلهٔ عبارت ماسبق ست اقول سلسلهٔ عبارت ماسبق چه معنی دارد
مفاد عبارت ماسبق باید گفت چه روی از عبارت سابقه مستفاد شده و شاید
سلسله بمعنی حاصل و مفاد فهمیده باشد ظاهرا چون وضع الفاظ بمعانی مشهوره
نکرده گفت وضع جدید بیسمه اختیار کرده اند که کل جدید لذیذ وارد ست قال
خلاصه آنکه کاتب خط بیان میکند که در هنگام خواب بصورت جسم مکتوب الیه را در جسم
مشاهده کاتب خط حفظ مراتب شاهی جدا از سر بود یعنی حفظ مراتب شاهی
عبارت از شمله و دستار باشد بر سر نبود اقول قوله که عبارت از شمله
باشد یا بیان حفظ ست یا بیان مراتب ثانی خود بدیهی البطلان است لیکن
خواهد بود لیکن حفظ که مصدر ست عبارت از شمله و دستار نمیتواند شد لم
عبارت از شمله و دستار بستن باشد صورت میتواند داشت معهذا انجام
بودن یا نبودن بر حفظ روا نیست گو باعتبار مجاز عبارت از شمله مثال
و سر درینجا آنست که آنچه مسند بسوی حقیقت تواند شد اسناد آن بسوی غلب
کلیه ثبت چه معشوق را خفته و نشسته و امثال آن گویند اگر سر باره هم که لفظ
هست درین اطلاق روا دارند مضائقه نیست و بقلم نوشتن توانند گفت و اگر
سیاق سخن در وادی استعاره بود نتوانند گفت که این عبارت را بسر و نیزه
یا ستون می نویسم پس استعمال همچو کلمات را آمدن در کلام اهل زبان شرط ست

واین را نمی فهمد مگر کسیکه ذهن سلیم و طبع مستقیم داشته باشد و اگر گوئی که این اعتراض
بر مصنف ست نه بر شارح گوئیم عبارت مصنف حفظ مراتب شاهی بیگانه از سر است
در آن نه تصریح شمله و دستار است و نه لفظ بیسر بل بیگانه از سر واقع است کاش اراده
این معنی میکرد که در حین خاص آئینی در سرای در خیال مکتوب الیه نبود که مراتب شاهی
محفوظ داردای در صدد پاس ادب شاهی نبود و ضرور نیست که از آن همین شمله
و دستار خواسته شود قال همی راند سوار باری بدست ای درحالیکه بار
بدست بود اقول درین مصرع تقدیر کلمه بود محل نظر ست چه بار بدست مثل کلمه مفرد
گشته حال واقع شده و حالیت مرکبات بغیر تاویل کثیر الوقوع ست مثلاً فلانی
سبحه بدست شکایت بر خاست و ازین عالم اند این اشعار نظامی بیت سخن سنجی آمد ترازو
بدست همی درست نراند ره راهی شکست عرفی بعالم آمده خسرو ترنج زر بکف
از امتحان ناوکش کرده ساوکان نرگس بقصد و بالتمثیل ترازو بدست و ترنج زر در دست
خواسته بالحاق تحتانی برای افاده تنکیر درین مرکبات در هنگام حالیت جائز ست مثلاً
مکتوب الیه بر لب و دشنامی بر زبان در بازار میگذشت و همچنین است درین بیت سلیم
دیگر در راهم از عرصه رود بار که پیش آمدم سپه پانگی سوار و بشرط تقدیر کلمه بود درین جمله
قیاس الیه بود اگر بار مبتدا بدست بود خبر باشد یا فعلیه اگر بار اسم و بدست خبر کلمه
ظاهر بود باشد که فعل ست از افعال ناقصه و در هر دو صورت برای صحت حالیت آن
ضمیرے که راجع بطرف ذوالحال باشد ضرورست تا رابط گردد میان هر دو چنانکه
درین شعر بدر چاچی بیت آمد من بشفق عقد ثریا ریخته بر لاله از بادام تر
لولوی لالا ریخته عقد ثریا ریخته حال ست از من و ضمیر در ریخته راجع ست بسوی آن

و فاعلاً بجهت احتراز از همین محذور صاحب بهار بوستان تقدیر کامه و داشتنا نموده
نه تقدیر بود کما قال بر پلنگی نشسته حال ست از ضمیر فاعل همی اند که راجع ست بطرف
صاحب دل و ماری به دست معطوف بر همی راند و تواند بود که معطوف بر پلنگی نشسته بود
و بر تقدیر بعید از قول او به دست لفظ داشت محذوف ست انتهی کلامه اگرچه این
توجیه نیز خالی از رکاکت نیست چه حالیت قوله بر پلنگی نشست از ضمیر بر تقدیری
ست که صاحب دل مبتدا بود و فاعلیت آن مبتدا در تر ست از بودن آن مبتدا آن فاعل
فاعل نیز چنان جائز ست و عطف قوله ماری به دست بر قوله پلنگی نشست بود و عاطفه
صورت میگیرد تقدیراً و لفظاً در جمیع نسخ بوستان وارد پیش از مار است به دست
نیز بنیاده و تقدیر آن در صورت حالیت بدست دارد و سبب آنکه تقدیر عاطفه
در جائی باشد که چیزی در میان معطوف و معطوف الیه فاصل نبود مثل طوطی
شکرستان معانی بلبل بوستان سخندانی نهال حدیقه و داد سبزه نوبسته همین اتحاد
نه بالعکس کما لا یخفی علی المتتبع نظامی بیت تن او که صافی تر از جان ماست
اگر شد سیاه لحظه آمد رواست میرزا بیدل بیت قدح شوق و شرابش
بی نیازی نشه استغنا گلشن آغوش بی پروا نهالش اوج رعنائی هوا فرش
بحق آنکه صاحب دل مبتدا و بر پلنگی نشست خبر آن این یک جمله اسمیه شد و همی راند
جمله فعلیه و راهوار که بمعنی فراخ گام و خوش راه است کما فی برهان حال ست
از ضمیر منسوب راجع بسوی پلنگ که با عتبار لفظ محذوف ست و ماری به دست
خواه مفرد باشد خواه کلام بتقدیر داشت حال ست از ضمیر مرفوع همی راند و
تقدیر بود بشرط واو در صدر این جمله و بهتر که مفرد بودن مار به دست صورت داشت هم را

اما حال نایافت آن در هیچ نسخه مذکور شد و حذف آن یا حذف ضمیر از بعد لفظ
دست بعیدی دارد و مقصود از این مقوله نه انکار حذف واو حالیه و ضمیر است
چه در جواز آن شکی نیست بل با وصف صورتی که مختار راقم است تکلف بلا ضرورت
و عدول از ظاهر است و ترجمه مار به دست بقوله ای در حالیکه مار به دست بود آیا برای
اظهار حالیت مار به دست است یا متعین علیه آن در باب و لفظ بودن سبیل الی الاول
چه آن مخالف مقصود و منافی غرض است پس وجه ثانی باشد و بر ارباب فطانت
و اصحاب کیاست مخفی نیست که این قیاس مع الفارق است چه این بنا شد مگر تاویل
آن و مقرر جمهور است که تاویل نوعی بنوعی نوع اول را داخل در نوع ثانی نمی سازد
و الا لازم آید که چون قوله در حالی الخ مفعول فیه است بنا بر مذهب ابن حاجب مفعول مع
است بحرف جر بنا بر مذهب جمهور هم باید که مار به دست نیز همچنین باشد و این
بین البطلان است و نیز هرگاه از حالیت راکبا که در جاء زید راکبا مثلا است باین
عبارت حال گونه راکبا تعبیر کنند باید که فعل ناقص در راکبا مقدر شود و این نیز باطل
است چه درین صورت حالیت آن بر طرف میشود و خبر کان میگردد و حصر تاویل آن
در خصوص عبارت شارح نیز باطل است چه میتوان گفت در حال یا وقتی که مار به دست
داشت یا در حال یا وقت مار به دست داشتن و بر تقدیر تسلیم مثال مطابق مدعا نیست
چه مدعا خاص است یعنی تقدیر آن در محلی که لفظ بر سر و در بر بود و از اینجا تعمیم یافته میشود
قال پس عبارت خط چنین است که در هنگامیکه عالم خواب بدین اوصاف اجتماع
اضداد موصوف بود تن ظاهر مکتوب الیه را بچشم مشاهده من حفظ مراتب شاهی
که شماره دستار باشد جدا از سر بود **اقول** با نصاف باید نگریست و تامل کرد که

عبارت خط چنین نیست پس تقدیر عبارت خط بایستی گفت نه عبارت خط و معهذا
اجتماع اضداد در خود یکی وصف است نه اوصاف کاش بجای اوصاف وصف میگفت
و سیم اشاره که در لفظ بدین است نیز ضرور نیست **قال** پاس اوضاعش دور از
ضمیر یعنی شین راجع بمراتب شاهی است ای لحاظ و پاس مراتب شاهی که عبارت
از قبا و جامه درباری باشد دور از بر بود ای قبا و جامه‌های درباری نیز دور از بر
و سینه بود **اقول** بر بودن پاس اوضاع دور از بر بودن آن عبارت از قبا و جامه
درباری همان نظر است که در قوله حفظ مراتب شاهی بیگانه از سر گذشت کاش چنین
میگفت که از بر کسی دور بودن محاوره مقرری است یعنی نزدیک کسی نبودن و از دور
دوری جستن عرفی گوید **بیت** زیاده زین نه محال است دوری از بر یار ॰ اگر صله بجو
نازی در آن بزم حضور ॰ و ضمیر راجع است بسوی مکتوب الیه و مضاف الیه سبب است
که از ان جدا شده بلفظ اوضاع پیوسته و این طور در ضمائر متصله که شین معجمه و
تای فوقانی خطاب و میم متکلم باشد کثیر الوقوع است سعدی گوید **شعر**
مردان آن پاک بوم ॰ برانگیختم خاطر از شام و روم ॰ یعنی برانگیخت خاطرم از شام
و روم **طغرا بیت** پس از خونها که خوردش از رساله ॰ سواد نقطه دارد چشم لاله
یعنی از رساله اش الخ و همچنین تای فوقانی خطاب چنانکه بر متتبع زبان فارسی
محتجب نیست و حاصل معنی فقره چنین که دران وقت پاس اوضاع از مکتوب الیه دوری
جسته بود و مراد ازین آنست که مکتوب الیه دران وقت مقید باین امر نبود که
خلاف وضع را کار نه بندد و اوضاع خواه از خود باشد خواه از دیگر در دیده شد که
در بعضی احیان پاس اوضاع و اطوار خواه از خود باشد خواه از اغیاری نماند

مخالف آن باستعمال سے آید پس تخصیص جامه وقبا برخاست و نظر نیز متوجه نشد
قال امّا از نظر پیش رعایت بیگانگی نظارگی در نظر لیکن از نظر مکتوب الیه ظهور بیگانگی
با نظارگی که بیننده خواب ست در نظر معلوم میشد یعنی با کاتب خط رنجی و ملالی در عالم رویا
از نظر مکتوب الیه مفهوم میشد اقول در پیش رعایت بیگانگی واقع ست و رعایت
بیگانگی نگه داشت چیزی که کردنی ست معلوم نیست که ظهور ترجمه کدام لفظ ست قال
در غیبت چشم پوشیدگی یعنی در غایت خواب نظاره شکل ثانی گردید که از روز اول این
شکل را از بالای الس زیر پیش کشیده اند و هرگاه که از بالای الس که الف ست
زیر پا کشیده دیدیم گردید یعنی الف اول لفظ الس را با پایین الس وقتیکه آورد دندانها
یعنی زن گردید اقول درین مقام امری چند بر روی کار آمده که ارباب بصیرت را
منشاء استغراب چشم و استعجاب تحیر ست آنرا در نظر دقت پسندان باریک بین در میآرد
اول اینکه تقدیر گردید بعد از لفظ شکل ثانی کرده اند و این ظاهر النظر بقوله مشاهده گردید
خواهد بود که در تفسیر منظور گردید در قول آینده گفته اند چه بحسب تفسیر مذکوره حمل آن
بر نظاره صورت نمی بندد و عجب از دوربینهای حضرت که از پیش پا افتاده غافل گشتند
و ندیدند که استعمال لفظ منظور در معنی امری که در مد نظر باشد نیز هست چنانکه درین
شعر عرفی بیت کسی گمان نبرد کز برای زینت شعر * بر اصل خواب فزودم که نیست
این منظور پس باین معنی حمل آن بر نظاره صحیح است و نیز نه اندیشیدند که نظاره اگر به تشدید
ظای معجمه باشد پس باعتبار استعمال فارسیان و اگر به تخفیف بود باعتبار اصل لغت
بمعنی دیدن ست و استعمال آن بکردن و داشتن و غیرهما ست نه بگردیدن و مدعی
این استعمال را سند گزاردن ضرورست معهذا قوله از توابع شکل اول در پیرایه مکلفه

منظور گردید با ما سبق بے ربطے ماند و این بر اہل فہم و انصاف مخفی نیست نزد اہل
حسد و اعتساف که ایشان را پرده پندار خود چشم بندی ست محکم آری اینها را با این
جاده مستقیم چه کار و کدام مناسبت دوم آنکه بعد از قوله از روز اول قوله این شکل را
زیاده کرده اند و شین معجمه بعد از بزیرش بحال داشته چون معنی ترکیبی این فقره
هیچ تجویز نفرموده اند پس اغلب که بجهت درست کردن معنی معمائی که بحسب زعم
این حضرت نتیجه این الفاظ ست ضمیر غائب مذکور را بطرف انس راجع کرده باشند
و مؤید این ست ارجاع ضمیر بسوی انس در قوله بزیر او کشیده اند و اضافت بالای
بسوی کل مذکور در قوله بپایین انس وقتیکه آورند در برابر این چه گویم که زبان گفتگو
یارای تقریرش ندارد اگر در صدد بیان معنی ترکیبی این فقره می شدند از آنجا که
در لفظ بزیرش ضمیر منصوب و راجع بسوی شکل ثانی میتواند شد لفظ این شکل را
در عوض شین معجمه پیش از قوله از بالای انس نهادن مضایقه نداشت و بر ماهران
فن معما که بانظر غائر و تتبع کامل طبع سلیم و فکر صحیح دارند محتجب نیست که اجرای عمل معمائی
درین فقره هیچ وجه صورت نمی بندد چه انتهی وقتی صورت بندد که مفعول کشیدن لفظ
بالا بود نه شکل ثانی در مسلک این فن تعبیر از حرف اول به بالا میرود اگر بالا عبارت
از جانب بالا بود پس شکل ثانی عبارت از الف نیست که بکشیدن آن از بالای انس ثنا
صورت بندد و حق آنست که اینجا در صدد واجب اعمال معمائی در آمدن بیخبری ست
ازین فن و طرفه تر آنکه در عبارت شرح با ثبات حرف از میفرمایند که هرگاه از بالای
انس که الف ست بزیر او کشیدند انتهی باید پرسید که هرگاه بالای انس الف ست از وی
چه چیز را بزیر او کشیدند بیان اینهمه کمال سامعه نوازی ست سوم آنکه ارشاد میکنند

که الف اول لفظ الشمس سال النخ حیرالکم که بلفظ اول احتراز از بیت وچهارم آنکه تفسیرنما
بلفظ زن کرده اند و نمی دانند که نسا جمع ست و زن مفرد و بعد از غازه پرداز سے
خساره شاهد این کلام بعرض می رسانم که قطع نظر از آنکه بیشتری از فقرات عبارت متن
از زیور معنی خلیع العذار ست و این در شهگاه تفرج جلوهٔ آن شاهد حجلهٔ لطافت بیرون شعار
خرامان و بوه و مشهور ست که در فتح گشته باشد اگر تفسیر قوله از بالای انس موافق روزمرهٔ بلبل
نوایان گلشن فارس بعرض می آورند وی فرمودند که برگشتن عبارت ست از
تصرف کاتب به الیه برزن مذکوره برای تتبع این فقره اند که تحلیه معنی نیز پیراسته می شد
چون رسائی طبع شارح بان برنخورده مروت روا نداشت که در اظهار آن کاهل کوشد
تنبیه بیش هوش می رساند که از بالای فلانی در محاوره فارسیان بمعنی از پیش فلانی مستعمل
ست کما فی بهار عجم و از پیش فلانی بمعنی از طرف فلانی ست و تفصیل این اجمال آنست
که فعل اگر از مضاف الیه لفظ پیش بود مراد آن باشد که این فعل را فلانی خود بی تحریک
و تعلیم غیر کرده و لهذا گاهی پیش را بطرف لفظ خود نیز مضاف کنند و گویند از پیش خود
نعمت خان عالی گوید بیت دل ما اینهمه پیدا از تو چشم نداشت * نیست از پیش خود
البته سراپای کسی ست * و اگر از دیگری ست مراد آن باشد که به تحریک مضاف الیه
کرده و از بالای فلانی بهمین معنی ست چنانکه از امثله ظاهر شود صائب شعر
حسن خون عالمی میریزد از بالای عشق * ذو الفقار شمع از بال و پر پروانه است
تاثیر بیت مکن اعانت ظالم بخیر و شر تاثیر * که ریخ بهله ز بالای دست صیاد ست
واله هروی بیت موبمو بیتابی دارند از بالای دل * عالمی در اضطراب افتاده و مشکل
یکی ست * اثر ه عزت از بالای زر دارند اهل روزگار * عبرت از من گیر و باش سر بشار

خود را ابدار چو پس حاصل این الفاظ چنین باشد زنی که از روز اول تجربه با اینس و محبت
در تصرف خویش آورده اند و بعد از تمهید این همه مقدمات و تحریر معنی فقره مشهود شده باشد
که مصرع لفظ و معنی این عبارت جهاپی سپر مراکب جنود خیالات شد و افکار تیز حضرت
شارح دامت نصرته گشته که صورت فلاح آن لعبت از قبر نهانی نیز در آئینه وهم جلوه نمی‌کند

قال بدون امداد خرچ منظور نظر که سرکار پادشاهی ست بدستور بحال و برقرار ست
اقول لفظ منظور نظر در قول ماتن بی امداد صرف منظور نظر انتهی بهتر آنست که صفت
امداد صرف باشد ای امداد صرفی که منظور نظر مکتوب الیه ست نه صفت چاه که منظور
نظر باشد چنانکه بر ارباب حدت طبع و اصحاب تیزی فهم مخفی نیست پس بیان منظور نظر
چنین که سرکار پادشاهی ست بیجاست گو امداد خرچ نصفت مذکوره از سرکار
پادشاهی خواهد بود **قال** بعزت تمام در خرچ خود مکتوب الیه صرف نماید **اقول**
در خرچ صرف کردن چه معنی دارد چه خرچ و صرف یکی ست در خرچ خود آرد یا بکار خود صرف
نماید می بایست و معهذا العزت تمام صرف کردن ثمره کدام لفظ متن ست از پیش آگاهی
دادن ضرور ست **قال** از ینجا شرح عبارتی که بقیاس مکتوب الیه تعبیرش نیامده می‌نگارد

اما معنی بیگانگی نظر بقیاس محال ست یعنی بیگانگی نظر که کاتب را از نظر مکتوب الیه خود
نمایان گردید تعبیرش بقیاس نمی‌آید چرا که با مکتوب الیه صورت یگانگی دارد پس آثار
بیگانگی از مکتوب الیه بوجهی من الوجوه کاتب خطر را بنظر نمی‌آید لهذا میگوید که معنی بیگانگی
از یگانگی گرفتن خلاف قیاس و محال ست **اقول** از شرح قوله اما معنی بیگانگی الخ معلوم
میشود که این قول مشعر بر اعتراف عجز تعبیرست نه عبارتی که تعبیرش بقیاس کاتب نیامده
پس عبارتی که عجز از تعبیرش بکار برده این قول ست اما از نظرش رعایت بیگانگی

نمایان

نظارگی در نظر جنابانکه قول مذکوره با عبارت شرح بالا ذکر یافت درین صورت گفتن اینکه
ازینجا شرح عبارتی الخ خطای فاحش بل افحش ست ومعهذا اگو شیده تعبیر کاتب ست نه مکتوب الیه
پس قوله بقیاس مکتوب الیه چه معنی دارد وقت این عبارت بدرجه البیت که سر نکته شرح طلب
ست قال لیکن تعبیر خواب کاتب خط مطابق واقع نیست ازین سبب غلط است مگر
تعبیر شارح عبارت خط که فقیر ست صحیح وراست آمده ومطابق واقع گردید وهو هذا که اول
در عالم خواب مشاهده جسم مکتوب الیه است بدون جامهای درباری وآن عالم اول
بیکاری ست که گذشت وثانیاً مشاهده زن صاحب جمال با زیور مکلف از مطیعان و
فرمان بران مکتوب الیه است پس این عبارت از خدمت ست ازین رو که خدمت در حقیقت
مرغوب الطبع مردست ومشاهده اینکه زن از مطیعان مکتوب الیه است عهده که خدمت
نیز مطیع اهل خدمت می باشد ومشاهده اینکه زیور وپیرایه مکلف که در بر زن ست زنانه است
ازینجا واضح گردید که تقریب کننده این خدمت زنی باشد که زیور وپیرایه زنانه در بر او
باشد چنانچه زبانی عوام الناس درین روزها همین گوش خورده ست **اقول** خوبی
این عبارت مبرا از تبیان ست وحسن معنی آن خارج از تقریر لسان از وجوه عدیده آن
خوبی وآن حسن چند سه بر طبق عرض می نهد تا مستمعان را که مشتاق سوانح تازه اند
لذتی حاصل آید یکی آنکه بودن کاف مابین قوله وهو هذا وقوله اول در عالم خواب الخ حیرت
بر حیرت می افزاید چرا که اگر عبارت وآن این ست دراول عبارتی می آرند کاف اعلان
ایراد می نمایند وعادت فصحا برین نحو جریان یافته که اگر قوله وهو هذا بجای آن نهند کاف
نمی آرند بل فصحا وغیر فصحا درین امر مساهم اند اگر بعد از ان کاف در جائی دیده باشند
سند آن بگذرانند دوم مشاهده مکتوب الیه را بدون جامهای درباری دال بر بیکاری

اول مشاهده زن را اول بر خدمت انگاشته اند و فهمیده اند که مشاهده هر دو امر دران
واحد بوده و پر ظاهر ست که چون دو کس در یک مقام متصل یکدیگر ایستاده باشند
افتادن نظر بر هر دو دفعةً واحدةً متصور تواند شد نه بتوسط اسباب احتمال بیکاری متصور فقط
دران واحد چگونه صورت بندد و شاید از بیان این هر دو امر که در عبارت رفته بعد از یکدیگر
واقع شده گمان برده باشند که مشاهده آن نیز پس یکدیگر اتفاق افتاده و قطع نظر
ازین مشاهده آن هر دو بعد از یکدیگر نیز دال بر تحقیق نمی تواند شد چه بودن آن هر دو
امر از اول در یک آن و یک مکان صورت بسته اگر اول مکتوب الیه را با زن جامهای
درباری سپید و زن مطلع مکتوب الیه بعد ازان دران مکان با پیرایه کاهت سپید
البته دلالت برین امر صورت میداشت فتفهمه ولا تغلط شوهر زن صاحبه جمال را فقط
بزیور مکلف و اطاعت و فرمانبرداری مکتوب الیه نموده و این تمام را عبارت از خدمت
داشته و اطاعت خدمت با اهل خدمت انچه بزیور و پیرایه متفرع شده در دو جمله علیحده
بیان کرده بایستی در همانجا بیان کردتا تقید مفید می شد و الا ذکر مشاهده زن صاحب جمال
فقط برای استدلال خدمت کافی بود چهارم لفظ مشاهده اینکه مبتدا ست از خبر آن خبر
نیامد که کجا رفت پنجم بر ارباب فطانت مخفی نخواهد بود که شکل ثانی بحسب تصریح شارح
عبارت ازان ست و قوله از روز اول الخ صفت آن یعنی زنی که مکتوب الیه از روز اول
ازان متمتع گرفته و تفسیر قول مذکور باین عبارت از بهر آنست که پیش انصاف گزینان
ترکیبی آن غیر ازین نیست و چون ظاهر ست که حصول خدمت هم باعتبار خارج و هم بحسب
استدلال شارح بعد از بیکار نشستن ست نه ابتدا اگر و بیکار هم بیان که در شهر لکهنؤ بوقوع
آمده بود پس زنی که تمتع ازان به مکتوب الیه اولا و ابتدا اگر باشد چگونه عبارت از خدمت

خواهد بود و نیز ظاهر است که اگر در حال تحریر خط خدمت بمکتوب الیه مفوض شده بود
از فقره‌های که بنده عمه او تعبیر خواب ست استدلال عدم حصول خدمت چرا صحیح نبود
فهمیدنی ست و تامل کردنی اگر گویی که چون تفسیر مذکور مختار شارح نیست پس موافق
زعم او زن مذکوره عبارت از خدمت میتواند شد گوییم اختیار نکردن آن تفسیر
خطای دیگر ست سوای خطاهای مذکوره فافهم ششم اطاعت خدمت بعد از
وقوع خدمت ست و تا هنگام خواب هنوز خدمت حاصل نشده اطاعت آن از کجا
بهم رسید هفتم لفظ مشاهده در قوله مشاهده اینکه زیور و پیرایه مکلف الخ نیز مبتدا ست
از خبر آن نیز بخبر شد هشتم پوشیده نماند که هرگاه اسم اشاره بجای مسند الیه بکار رفته
در آید مشار الیه در حقیقت مضمون جمله باشد مثلاً از اینکه فلانی زشت رو ست دوست
دل بدیدارش میل نکرد ای از زشت رو بودن او عرفی گوید بیت از اینکه بعید
سر بدین تمام شانه شود وبه گره گشاده نگردد ز طرهٔ شمشاد وبه ای از تمام شانه شدن
الخ پس قوله مشاهده اینکه زیور و پیرایه الخ در قوت این قول باشد مشاهده زنانه بودن
زیور و پیرایه انتهی پس چنانکه در عبارت متن موافق زعم شارح تعرض باطاعت خدمت
و بودن زن بکار رفته باید که بزنانه بودن زیور نیز تعرض بکار رفته باشد تا تعرض
شارح بآن و تفریع غرض از آن بجا باشد و بر ذوق نگاهان و فهم سخن سنجان نهفته نیست که
ماتن در پیرایه مکلف منظور کرده گفته و بزنانه بودن زیور اصلا تعرض نکرده تامل
کردنی ست نهم زیور و پیرایه مکلف که باعث افزونی حسن و زیب زن ست گو اسباب
زنانه است بر زن مقرر به چگونه دال باشد آری اگر از زیور و پیرایه ترک و قطع تعلق و غیره
که بر خدمت مترتب شود استدلال میکرد صورتی میداشت دهم گفته زنی باشد که

زیور و پیرایه زنانه در براو باشد ازو باید پرسید که این جا در قید زیور و پیرایه بالفظ زنانه چه فائده اول خود آنست که زیور جز زنانه نباشد و بر تقدیر تسلیم اینکه اسباب زینت مردان را زیور مردانه فهمیده زنان آن اسباب را بر خود راست نمیاشند تا احتراز از ان صورت بندد واگر این صفت کاشفه است بسبب عدم فائده حشو محض ست همین زیور و پیرایه در براو باشد کافی ست یازدهم لفظ گوش خورد از قبیل گوش زد نگوش نخورده آرے بگوش خورده یا بگوش نخورده مسموع ست **قال** همین تعبیر موجب ملال باشد **اقول** سبحان الله باشد بجای شود استعمال نموده وچون آن یعنی دال بر تغییر ست ازین تحقیق پس واجب آمد که اند کے از بسیار بر صفحه گذارم تا خصوص مخاطب و عموم گوش بر آواز آن فوائد علمی را بهره حاصل آید پوشیده نماند که باشد مضارع ست از باشیدن مترادف بودن وشاید که باشیدن مصدر جعلی باشد از کلمه باش چون سوزیدن از سوز و جهیدن از جه پس از قبیل مضارعی باشد که مصدر آن مستعمل نیست بهر کیف استعمال لفظ بود هم در جایی ست که غرض حدوث امری بود که سابق وجود نداشته باشد وهم در مقامی است که امری موجود شود و مطلوب ثبات آن بود کذا لک لفظ باشد بخلاف شود که استعمال آن جز در جاے که مدعا حدوث آن امر بود وسابق حاصل نبوده باشد نیامده این افاده ایست که بتتبع کثیره بدست می آید ولی منت بر طبق صفحه گذاشته شده تا بی بهرگان را سرمایه استعداد شود ❊❊ ❊❊ خاتمه تحریر این سطور در نظر سیه زبان کور سواد که الف نگهان شمار در دل نیارند در انخیال ناخنه و پیش چشم نگذارند دست آویز سخن و حیله سرکاوه حرف واکردن ست و در دیده بلند نگاهان بسیار مغز که از وا یافتگی پی برده اند که چشم آئینه در انتظار کدام جلوه باز ست

و دست چنار باسید کدام دامن دراز پیدائی سررشتهٔ سرکشی ست وز دودن زنگ
توهمی دور گردان لب بباد احتیاط را بسیچ اینکه باین وسیله در نقل حرف مسائل شنودن
کلام مجیب چندے مشغلهٔ اوقات بیکارے بهم رسد و مراسکالش اینکه چه خوش
باشد اگر مخاطب راست فهم درست اندیش سراسر این اوراق گردیده و حروف و
کلمات یگان یگان دیده هر جا باخنی بند کرده ام بدیدهٔ تامل نگرد و تیغ بکیای انصاف
سرے جنبانده حرف حرفش بر صفحهٔ خاطر نگارد بل بر پای غرض خیال و مزال اقدام
نکرم که مقتضاے طبیعت بشرے ست اطلاع یافته سطرے چند را که چون خط
نیکوان قابل حک ست بقلم اصلاح آرایش دهد **قطعه** بادهٔ عرض سخنها
بسکه زد رنگ طور بشیشهٔ ناموس وضع خامشی بر طاق ماند ؛ گریه بزم سوز دگر
در حلقهٔ ماتم رسید ؛ ناله باهم برنگے بیخودے مشتاق ماند ؛ ؛

تمام شد رسالهٔ مناقشات سخن